

صفات خدا در قرآن و نهج البلاغه

محمد تقی شریعتمداری*

چکیده: نویسنده در این گفتار، بحث صفات خدا را براساس قرآن (سوره اعراف، آیه ۱۸۰) مطرح و پیرامون دو محور اساسی آن، گفت و گو می‌کند: معنای اسماء حسنی و الحاد در اسماء خدا. پس از آن به توقیفیت اسماء حسنی می‌پردازد و نظرات زمخشری و احمدبن منیر اسکندری را می‌آورد. سپس به تفصیل، کلام علامه سید محمد حسین طباطبایی را نقل و نقد و بررسی می‌کند. آنگاه چهار جمله از نهج البلاغه می‌آورد که توقیفیت اسماء را نشان می‌دهد.

کلیدواژه: توحید / صفات خدا / اسماء حسنی / زمخشری / اسکندری، احمدبن منیر / طباطبایی، سید محمد حسین / (کتاب) المیزان / قرآن / نهج البلاغه / توقیفیت اسماء و صفات الهی.



مقدمه

در شماره‌های قبل بحثی تحت عنوان توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه داشتیم. اکنون در این شماره بخش دیگری از همان بحث را تحت عنوان صفات خدا در قرآن و در نهج البلاغه می‌آوریم و بعد به نقل و نقد سخنان دیگران در این باره می‌پردازیم.

* - فقیه و مدرّس درس خارج در حوزه علمیه تهران.

صفات خدا در قرآن

قرآن کریم می‌فرماید:

«ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها و ذروا الذين يلحدون فى اسمائه سيجزون ما

كانوا يعملون» (اعراف، ۱۸۰)

بهترین نام‌ها مخصوص خدای تعالی می‌باشد، پس او را به آن نام‌ها بخوانید (و

پرسستید). و کسانی را که در نام‌های خداوند، کژی می‌جویند و به راه کج می‌روند،

رها کنید، به زودی کیفر عمل خویش را خواهند دید.

اسماء حسنی

مقصود از اسماء حسنی، کلماتی است که بر اوصاف ذات به بهترین کمال‌ها دلالت

دارد. فرق بین اسم و صفت آن است که مثلاً علم را صفت گویند و عالم (ذات متصف به

علم) را اسم گویند، پس بحث اسماء همان بحث صفات است. و چون علم صفت کمال

است، عالم و علیم اسم حسن است. وقتی بگوییم اعلم، اسم احسن خواهد بود و وقتی

تنها بگوییم عالم یا بر همه چیز دانا، نیکوترین اسم خواهد بود.

الحاد چیست؟

الحاد به معنی انحراف و کج‌رفتن است. در تفسیر «الحاد در اسماء خدا» دو قول از

مفسران آمده است:

۱- به جای توصیف خدا به اسم‌های نیکو، او را به وصفی که لایق وی نیست متصف

کنیم، مثل آنکه او را پدر بنامیم و برایش پسر قائل شویم (چنان که مسیحیان می‌گویند.

اب و ابن و روح القدس) و مثل آن که مشرکان، ملائکه را بنات الله می‌نامند و از جنیان

برای خدا همسر قائلند و در رد آنها در سوره جن می‌فرماید: «و انه تعالى جد ربنا ما اتخذ

صاحبة ولا ولداً» (جن، ۳)

۲- اسم‌های خدا را بر غیر خدا اطلاق کنند، مثلاً از کلمه الله، کلمه اللات را برای

یک بت و از کلمه العزیز، کلمه العزى را برای بت دیگر بکار برند.



علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، جمع بین هر دو قول فرموده و هر دو را مصداق «الحاد در اسماء الله» دانسته است. ولی ظاهر این است که بین این دو قول، جامعی متصور نیست و بناچار یکی را باید انتخاب کرد. و ظاهراً قول اول صحیح است و قول دوم الحاد در ذات خداست، نه در اسم او.

تشخیص اسماءِ حسنی

در اینجا بحثی است که آیا تشخیص اسماء حسنی با کیست؟ آیا امکان دارد که ما با عقول خودمان تشخیص دهیم و آنچه را کمال بی نقص می دانیم، بر خدا اطلاق کنیم یا باید در این تشخیص، خود را تابع وحی قرار دهیم و اسمایی را که لایق حق تعالی است، از حجت‌های الهی فراگیریم؟

به نظر می‌رسد کلام دوم صحیح است و آیه کریمه مورد بحث بر این معنی اشارت دارد، زیرا الحاد ورزندگان را تهدید به کیفر نموده است. واضح است که این ملحدان در صدد دشمنی با خدا نبوده‌اند. بلکه به اندیشه خود، برای خدا وصفی ذکر کرده‌اند که بر آن دلیلی نبوده است، گرچه به زعم خود، آن را نقص نمی دانسته‌اند. گویا آیه می‌فرماید که نام‌های خدا نام‌های نیکو است و این وصف‌های غیرنیکو، الحادی است و شما حق ندارید جز اسماء حسنی را به خدا اطلاق کنید. نتیجه آن است که باید اسماء حسنی را از طریق وحی فراگیرید.

به آیات سوره‌والصافات بنگرید که این معنی را روشن‌تر بیان فرموده است:

«و جعلوا بینة و بین الجنة نسباً و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون. سبحان الله

عَمَّا يَصِفُونَ الاَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ» (صافات، ۱۵۸ - ۱۶۰)

همانا بین او و جنیان نسب قائل شده‌اند، در حالی که جنیان خود می‌دانند که در موقف حساب و جزاء احضار می‌گردند. خدای تعالی، از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند (و بدون دلیل می‌گویند) منزّه است.

علماء شیعه - رضوان الله تعالی علیهم - از قدم الایام تصریح به توقیفیت اسماء الله تعالی کرده‌اند و نزاع آنها، نه در الفاظ، بلکه در معانی است. شک نیست که لفظ عالم با



لفظ دانا، از جهت معنی تفاوتی ندارد و وقتی در شرع بر خدا لفظ «عالِم» اطلاق شد، هر لفظ که ترجمه عالم است، به هر زبان که باشد، اطلاق می شود. ولی مثلاً لفظ مبتهج - به معنای شاد و خرم و لذت برنده - در شرع اطلاق نشده است و ما اطلاق آن را بر خدا روا نمی دانیم.

تنها جمعی از فلاسفه که فریفته اندیشه خویشتن شده اند، توقیفیت را انکار کرده اند. دلیل بر بطلان سخن ایشان، این است که فرقه های مختلف اهل کلام، در صفات خدا نظرات متضاد ابراز کرده اند و یکدیگر را تخطئه کرده اند.

زمخشری ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف می گوید:

«ولله الاوصاف الحسنی، و هی الوصف بالعدل و الخیر و الاحسان و انتفاء شبه الخلق، فصفوه بها. و ذروا الذین یلحدون فی اوصافه فیصفونه بمشیئة القبائح خلق الفحشاء و المنکر و بما یدخل فی التشبیه کالرؤیة و نحوها»

زمخشری - که دارای مرام معتزله است - در این جملات تعریض بر اشاعره دارد که قائل به اسناد شرور به خدای متعال می باشند و نیز قائل به تشبیه ذات حق تعالی به خلائق مثل مرئی بودن و مانند آن هستند. زمخشری این عقائد را الحاد در اوصاف و اسماء الله می داند.

احمد بن منیر اسکندری - از پیشوایان اشاعره، که برای ردّ عقائد زمخشری کتاب الانتصاف را در ردّ کشف نوشته است - می نویسد:

«لا یدع (ای الزمخشری) حشو العقائد الفاسدة فی غیر موضع یسعها، فان یکن المراد الاوصاف فالحسنی منها وصف الله بعموم القدرة و الانفراد بالمخلوقات حتّی لا یشرک معه عباده فی خلق افعالهم و یعظم الله تعالی بآنّه لا یسأل عما یفعل و أن کلّ قضائه عدل، و أنّه لا یجب علیه رعاية ما یتوهمه الخلق مصلحة بعقولهم و أن وعده الصدق و قوله الحق، و قد وعد رؤیته. فوجب وقوعها، الی غیر ذلك من اوصافه الجلیلة. و ذروا الذین یلحدون فی أسمائه، فیجدونها ثم یزعمون انه لا تشمل قدرته المخلوقات، بل هی مقسومة بینه و بین عباده و یوجبون علیه رعاية ما یتوهمونه مصلحة و یحجرون واسعاً من مغفرتة و عفوه و

کرمه علی الخطائین من موحدیه، الی غیر ذلك من الالحاد المعروف بالجائفة المتقلبین عدلیة المزکین لانفسهم و هو اعلم بمن اتقی»
 خلاصه ترجمه: زمخشری از تحمیل عقائد فاسده خود، در هر کجا که مجال یابد، کوتاهی نمی‌کند. اگر مقصود او معرفی اسماء حسنی باشد، باید عام بودن قدرت خدا و خالقیت او همه چیز را - حتی افعال بندگان را - نام برد، و اینکه لازم نیست هیچ مصلحتی را که بندگان می‌پندارند، رعایت کند، و این که او رؤیت خود را وعده داده است و وعده او حق است، پس بندگان در آخرت او را خواهند دید. و اگر مقصود معرفی الحاد است، انکار مطالب گفته شده را که از زمخشری سرزده است، الحاد باید شمرد.

خلاصه کلام اینکه این دو گروه در توصیف خدای متعال، تضاد و تنازع مطلق دارند. پس چگونه ممکن است بگوییم تعیین اوصاف خدا به عقول بشر و انهاده شده است؟

کلام علامه طباطبایی و نقد و بررسی آن

شگفت است از صاحب المیزان که منکر توقیفیت اسماء گردیده است. ایشان در بحثی که در ذیل آیه مبارکه تحت عنوان «کلام فی الاسماء الحسنی فی فصول» آورده است، در شماره ۷ چنین می‌گوید:

«هل أسماء الله توقيفية؟ تبين مما تقدم أن لا دليل على توقيفية أسماء الله تعالى من كلامه، بل الأمر بالعكس. و الذي استدللّ به على التوقيف من قوله: ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذين يلحدون فی أسمائه - الآية، مبنی علی كون اللام للعهد و أن يكون المراد بالالحاد، التعدی الی غیر ما ورد من أسمائه من طریق السمع و كلا الامرین مورد نظر لما مرّ بیانه» (المیزان ج ۸ - ذیل الآیة)

خلاصه ترجمه: آیا اسماء خدا توقیفی است؟ از آنچه قبلاً بیان شد، روشن می‌گردد که دلیلی بر توقیفی بودن، از کلام خدا وجود ندارد، بلکه امر برعکس است. و استدلالی که برای توقیفی بودن اسماء الله از آیه ولله الاسماء الحسنی شده، مبنی بر دو مطلب است: یکی اینکه الف و لام در الاسماء الحسنی برای عهد باشد (نه

جنس یا استغراق) و دیگر اینکه مراد از الحاد، تعدی از محدوده اسمائی که از طریق شرع شنیده شده است، باشد. و این هر دو مطلب، به دلیل بیان ما که گذشت، مورد نظر می باشد.

ما این سخن را از این عالم ربانی و مفسر عالیقدر نمی پسندیم و حتی آن را با بعضی دیگر از سخنان خود ایشان، مناقض می دانیم.

اولاً خود ایشان در آغاز تفسیر همین آیه مورد بحث، در مقام بیان ارتباط این آیه به آیات قبل، کلامی دارد که مردم را در توصیف خدا به اسماء، به سه دسته و سپس به دو دسته تقسیم می کند و می فرماید:

«و يرجع الاصناف الثلاثة في الحقيقة الى صنفين: صنف يدعونه بالاسماء الحسنى و يعبدون الله ذالجلال و الاكرام و هؤلاء المهتدون بالحق. و صنف يلحدون في اسمائه و يسمون غيره باسمه او يسمونه باسم غيره و هؤلاء اصحاب الضلال...»

خلاصه سخن این است که مهتدین به هدایت انبیاء، خدا را به اسماء حسنی می خوانند و گمراهان، الحاد در اسماء خدا دارند و او را به صفاتی که لایق او نیست، می خوانند.

ایشان، همچنین ذیل آیه بعد: «و ممن خلقنا أمة يهدون بالحق و به يعدلون» (اعراف، ۱۸۱) تصریح می فرماید که این هادیان به سوی حق، متصف به عصمت و صیانت الهی هستند، مانند انبیاء و اوصیاء:

«... فاسناد الهداية الى هذه الأمة لا يخلو عن الدلالة على مصونيتهم من الضلال و اعتصامهم بالله من الزيغ...»

نسبت دادن هدایت به این گروه (که درباره ایشان فرموده: أمة يهدون بالحق)، از دلالت بر مصون بودن ایشان از گمراهی و تمسکشان به خدا از انحراف، خالی نیست.

ثانیاً شگفت است که ایشان در تفسیر همین آیه، ملاحظه می کنند که چگونه زمخشری و صاحب الانتصاف با یکدیگر سخت معارضه می کنند و هرکدام نسبت الحاد به دیگری می دهند، در حالی که هر دو طایفه براساس عقل خود قضاوت می کنند.

از اینجا دانسته می‌شود که این عقول بشری در تشخیص خود مصاب نیستند و حتماً باید خداشناسی و صفات خدا را از اهل عصمت فرا بگیرند. گویا علامه طباطبائی پنداشته است که اگر سدّ توفیقیت شکسته شود، برای افراد خاصی که مورد نظر ایشان است، شکسته می‌شود، نه برای امثال زمخشری و دیگر علمای معتزله و اشاعره؟

ثالثاً آنچه ایشان به عنوان بیان گذشته اشاره کرده است، گویا به بیان مفصّلی نظر دارد که در ذیل آیه کریمه به عنوان تفسیر آورده است. خلاصه بیان ایشان این است که اسماء حسنی، اسم‌هایی است که دلالت بر کمال دارد، آن هم نه هر کمالی، بلکه کمالی که برتر باشد و از نقص مبرّاً باشد. کلمه شجاع و عقیف، هرچند از اسم‌های نیک می‌باشند، ولی لایق ساحت قدس پروردگار نیستند، زیرا بر یک خصوصیت جسمانی که سلب و تجرید از آن ممکن نیست، دلالت دارند.

اسم‌ها همه محصول لغات ما است که برای مصداق‌هایی که ما می‌شناسیم، وضع شده است. این مصداق، خالی از آمیختگی با حاجت و نقص نمی‌باشند، ولی در عین حال به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته اسم‌هایی که تجرید آن‌ها از نقص و حاجت ممکن نیست مانند جسم، کمیت، رنگ و امثال آنها. دسته دیگر اسم‌هایی که تجرید آنها از نقص و حاجت ممکن است، مانند علم و حیات و قدرت. مثلاً علم در ما، احاطه به شیء است از طریق گرفتن صورت از خارج با وسیله‌های مادی، و قدرت در ما منشأ فعل شدن است با یک کیفیت مادی که در عضلات ما واقع می‌شود ... چون این خصوصیات مادی را از الفاظ علم و قدرت حذف کنیم و احاطه مطلق بر شیء و منشأیت ایجاد بماند، اطلاق آن بر خدای تعالی مناسب خواهد شد ... عقل و نقل دلالت دارند که هر صفت کمالی برای خدای تعالی می‌باشد. او - تبارک و تعالی - به غیر خودش کمال‌ها را افاضه می‌کند، پس وی عالم و قادر و حیّ است، ولی نه مانند علم و قدرت و حیات ما، بلکه آن طور که لایق ساحت قدس او می‌باشد و مبرّاً از نقایص است.

این بود خلاصه بیان ایشان. در نقد و بررسی آن می‌گوییم:

۱ - اینکه شما جسمیت و عوارض جسمانی را نقص دانستید، به راهنمایی تعلیماتی است که از ائمه معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده است. و اگر استدلال عقلی هم - غلط یا



درست - بر آن برپا کرده‌اید، پس از صدور تعلیم از ناحیه پیشوایان هدایت ما است. و الا فرقه‌های اهل تسنن - چنانکه در جای خود بحث می‌شود - به این معرفت نائل نشده‌اند.

۲ - نهایت بیان شما این است که آنچه کمال بی‌نقص است، برای خدا ثابت است. اما کمال چیست؟ و نقص کدام است؟ پاسخ به این پرسش‌ها بدیهی نیست. به این دلیل، می‌بینیم که اشاعره تفرّد به خالقیت را کمال می‌دانند و کارهای خوب و بد انسان را هم به خدا نسبت می‌دهند. و خالق بودن انسان نسبت به افعال خودش را نفی می‌کنند. نیز می‌بینیم که معتزله انسان را فاعل و خالق افعال خود می‌دانند، نسبت افعال زشت انسان را به خدا قبیح می‌شمارند و خدا را به صفت عدل توصیف می‌کنند. می‌بینیم که همواره بین اشاعره و معتزله، این ملامت متقابل برقرار بوده است که اشاعره، معتزله را به شرک نسبت داده و معتزله، اشاعره را به عادل ندانستن خدا نکوهش کرده‌اند.

در شرح قوشجی بر تجرید خواجه طوسی - در بحث جبر و اختیار - آمده است که قاضی عبد الجبار (معتزلی)، وارد خانه صاحب بن عباد شد و در آنجا استاد ابواسحق اسفراینی (اشعری مذهب) را دید. گفت: «سبحان من تنزه عن الفحشاء» یعنی پاک و منزّه است خدای تعالی از کارهای زشت.

استاد اسفراینی فوراً جواب داد: «سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء» یعنی: پاک و منزّه است خدایی که در قلمرو سلطنتش کاری روی نمی‌دهد جز آنچه او می‌خواهد.

۳ - اینکه فرموده است: «استدلال بر توقیفی بودن اسماء الله، مبنی بر آن است که حرف تعریف را برای عهد بگیریم و الحاد را به معنای عدول از سمع بدانیم»، کلام صحیحی نیست. بلکه با این فرض که حرف تعریف برای جنس یا استغراق باشد و الحاد به معنای عدول از اسماء حسنی باشد، باز هم مطلبی که ما بیان کردیم بجای خود باقی است. زیرا این فرض که همه اسماء حسنی واقعی برای خدا است و از آنها نباید عدول کرد، بدان معنا نیست که تشخیص آنها به عقل‌های بشر معمولی واگذار شده باشد، بلکه باید از طریق وحی و حجّت‌های معصوم خدا گرفته شود چنانکه در زیارت جامعه کبیره آمده است: «بمواالاتکم علّمنا الله معالم دیننا»، و شک نیست بحث‌های عقائد حقه، از معالم دین است.

و نیز آمده است: «من اراد الله بدأ بكم و من و حده قبل عنكم». و این صریح است که خداشناسی و توحید جز از در خانه آل عصمت میسر نشود.

البته ما استدلال‌ها و تلاش‌های عقلی را منکر نیستیم، ولی حتماً باید از راهنمایی معلمان دین که خدا قرار داده است استفاده شود، چنانکه در نهج البلاغه در مورد هدف فرستادن انبیاء فرموده است: «و یشيروا لهم دفائن العقول» (نهج البلاغه، خطبه ۱). یعنی پیامبران، ادراکات عقلانی نهفته شده در زیر خاک‌های خرافات و توهمات را برانگیزانند.

در نهج البلاغه

در یکی از گفتارهای پیشین، بخشی از خطبه ۸۷ (خطبه اشباح) را در این زمینه آوردیم و در آن تصریح شده بود به منع از توصیف کردن خدای تعالی، به غیر آنچه که در قرآن کریم و آثار پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام آمده است (سفینه، شماره ۴ ص ۵۸) اکنون برخی از موارد دیگری را که در نهج البلاغه در این راستا آمده است، ذکر می‌کنیم:

۱- در خطبه ۱، در بخشی که فرشتگان و گروه‌های مختلف آنها را شرح می‌دهد، در توصیف عبادت و بندگی آنان چنین می‌فرماید:

«ناکسةٌ دونه (ای دون العرش) أبصارهم، متعلقون تحته باجنحتهم، مضروبة بینهم و بین من دونهم حجب العزة و استارُ القدرة. لا یتوهمون ربهم بالتصویر ولا یجرون علیه صفات المصنوعین ولا یحدونه بالاماکن ولا یشیرون الیه بالنظائر» دیدگان‌شان را در برابر عرش پروردگار به زیر افکنده و خود را در بال‌هایشان پیچیده‌اند. بین ایشان و فرشتگانی که در رتبه پایین‌تر از ایشان می‌باشند، حجاب‌های عزت و پرده‌های قدرت پروردگاری برقرار است. پروردگار خود را به تصویر، توهم نمی‌کنند، صفات مخلوق را بر او جاری نمی‌سازند، او را به مکان، محدود نمی‌کنند و برایش نظیر و شبیهی قرار نمی‌دهند.

توجه فرمایید که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ستایش این ملائکه مقرب (که بین آنها و ملائکه مادون آنها حجاب‌های عزت زده شده است) کمال خضوع ایشان را به

«سرافکنده بودن» توصیف می‌فرماید، «تنزیه خالق را از مشابَهت آفریدگان» نشان معرفت آن ملائک می‌شمرد و به بشرهایی که به این مقام تسبیح و تقدیس نرسیده‌اند، تعریض و کنایه دارد.

۲- در همین خطبه (شماره ۱) در آنجا که به بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره دارد، می‌فرماید:

«الی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... واهل الارض يومئذ ملل متفرقة و أهواء منتشرة و طرائق متشتتة، بين مشبه لله بخلقه أو ملحد في اسمه أو مشير الي غيره، فهداهم به من الضلالة و أنقذهم بمكانه من الجهالة»
تا وقتی که خدای سبحان، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث به رسالت فرمود، در حالی که مردم آیین‌های گوناگون و هوس‌های پراکنده داشتند و به راه‌های مختلف می‌رفتند: یک دسته خدا را به خلق وی تشبیه می‌کردند و یک عده در نام او (و توصیف) او کج می‌رفتند یا اصلاً غیر او را به جای او می‌گرفتند. پس خدای تعالی به وسیله رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را از گمراهی رهانید و از جهالت و نادانی نجات داد.

۳- در خطبه ۱۱۲ درباره ملک الموت می‌فرماید:

«هل تحسّ به اذا دخل منزلاً؟ ام هل تراه اذا توقّفی أحدًا؟ بل كيف يتوقّفی الجنين في بطن أمّه؟ أيلج عليه من بعض جوارحها؟ أم الرّوح أجابته باذن ربّها؟ ام هو ساكن معه في أحشائها؟ كيف يصف الهه من يعجز عن صفة مخلوق مثله؟»
آیا او (ملک الموت) را وقتی داخل خانه‌ای می‌شود، حسّ می‌کنی؟ یا او را وقتی که کسی را قبض روح می‌کند، می‌بینی؟ (بالاتر این که) وقتی جنین را در شکم مادر قبض روح می‌کند، چگونه است؟ آیا از بعضی اعضاء مادر وارد می‌شود؟ یا روح جنین به اذن پروردگار، او را اجابت می‌کند؟ یا ملک الموت از قبل، در درون مادر، همراه جنین ساکن شده است؟
چگونه کسی که آفریده‌ای همچون ملک الموت را نمی‌تواند توصیف کند، امکان دارد خدایش را توصیف کند؟

در این بیان، دلالت می‌فرماید که ما باید وجود فرشتگان را تصدیق کنیم، بی‌آنکه حقیقت آنها و طرز کارشان را بتوانیم درک کنیم، تا چه رسد به خدای عزّو جلّ. پس تلاش فلاسفه و متکلمان و مخالفان ایشان در شناخت موجودات غیب، بی‌ثمر است و چه بهتر که به آنچه امناء وحی الهی فرموده‌اند، سربسته ایمان آوریم.

۴- در خطبه ۱۸۰ می‌فرماید:

«... لا يُدرِك بالحواس ولا يقاس بالناس، الذي كلم موسى تكليماً و أراه من آياته عظيماً، بلا جوارح ولا ادوات ولا نطق ولا لهوات. بل ان كنت صادقاً - أيها المتكلم - لوصف ربك، فصف جبرئيل و ميكائيل و جنود الملائكة المقربين في حجرات القدس مرجحين^(۱) متولّهة عقولهم أن يحدوا أحسن الخالقين. فانما يدرك بالصفات ذوا الهيئات والادوات و من ينقضي اذا بلغ أمد حدّه بالفناء. فلا اله الا هو. أضاء بنوره كلّ ظلامٍ و أظلم بظلمته كل نور»

... با حسّ‌ها ادراک نمی‌گردد و به مردم تشبیه و مقایسه نمی‌شود. آن کس که با حضرت موسی سخن گفت و آیات بزرگ خود را به وی نمود، بی‌آنکه اعضاء و جوارحی و زبان و کامی داشته باشد. پس تو - ای کسی که برای توصیف پروردگارت، خود را به رنج می‌افکنی - اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را توصیف کن که در جایگاه‌های قداست و پاکی در برابر عظمت وی لرزانند و دل‌هایشان متحیر است و نتوانند که بهترین آفرینندگان را حدی قائل شوند. زیرا که تنها اشیائی وصف می‌شوند که شکل و اندام و اعضاء دارند و چون عمرشان پایان می‌یابد، فانی می‌گردند. پس جز ذات اقدسش معبودی نیست، او که هر تاریکی را به نور، روشن و هر روشنی را به ظلمت، تاریک می‌گرداند.

در اینجا سخن را به پایان می‌بریم. و در شماره بعد - به خواست خدا - در باب معانی اسماء و اقسام آن بحث می‌کنیم.